

درباره مؤلفه‌های داستان کودک و برنامه آموزش فلسفه برای کودکان و نوجوانان

گفت‌وگویی با دکتر خسرو نژاد

○ سعید ناجی

حسابش آورد. به این ترتیب، نظریه متیوز پیش فرض یا به قول شما زیر ساخت حرف‌های من نیست و یا اگر بشود به زیرساخت‌ها نزدیکش کرد، آنجاست که وارد بحث ادبیات کودک می‌شود و فلسفی بودن و یا پرداختن به پرسش‌های فلسفی را ماهیت یکی از انواع این ادبیات می‌داند.

● پس بین تصور شما از فلسفی بودن کودک و آن-چه متیوز در این باره می‌گوید، چه رابطه و پیوندی هست؟

○ آنچه متیوز می‌گوید، اگر من درست فهمیده باشم، این است که در طبیعت بیشتر پرسش‌های فلسفی، گونه‌ای معصومیت و بی‌پیرایگی (innocence) و سادگی (naivety) هست که همین دو ویژگی را کودک نیز در طبیعت خود دارد، اما در روند اجتماعی شدن این ویژگی‌ها از او گرفته می‌شود. در صورتی که نتیجه‌ای که من با تلفیق نظریه اسمیت و پیازه می‌گیرم، این است که تمرکز زدایی (decentration)، با همان مفهومی که پیازه مطرح می‌کند و در همان حال که یک مکانیزم ذاتی در رشد شناخت است، مبنای رشد تفکر فلسفی کودک هم هست. بنابراین، به محض قدم گذاشتن کودک در این مسیر، او نخستین گام‌ها را در فرایند

● در یکی از سخنرانی‌های تان، به زیرساخت‌های فکری تان اشاره کردید و گفتید که این حرف‌گرت متیوز (Gareth B. Matthews) که کودکان فیلسوفان طبیعی‌اند، یکی از آن زیرساخت‌هاست. این سخنی بسیار جالب، انقلابی و پر محتواست، اما به نظر می‌رسد ایرادهایی هم در این سخن بسیار کلی نهفته است که سؤالاتی به وجود می‌آورد. قبل از این که من سؤالاتم را بپرسم، در این زمینه اگر توضیحی دارید، می‌شنویم.

○ به نظرم اشاره شما به سخنرانی‌ای است که در کتاب ماه کودک و نوجوان داشته‌ام. در آنجا مطرح کرده‌ام که برای ورود به بحثی با عنوان «کتاب‌های داستانی تصویری و پرورش توانایی تفکر فلسفی کودکان» که عنوان آن سخنرانی هم هست، به سه گونه پیش فرض نیاز داریم: پیش فرض (هایی) درباره فلسفه، پیش فرض (هایی) درباره کودک و سرانجام پیش فرض (هایی) درباره ادبیات کودک. در آنجا گفته‌ام که پیش فرض من درباره فلسفه برگرفته از بحث‌های فیلیپ اسمیت است، درباره کودک، برگرفته از نظریه ژان پیازه و در زمینه ادبیات کودک، برگرفته از نظریه بینامتنی است. بنابراین، آنچه از نظریه متیوز در آن سخنرانی مطرح شده، جزو آن بخش از حرف‌های من است که در واقع می‌توان جزو پیشینه موضوع به





فلسفی بودن برداشته است (طبیعتاً فلسفه در معنای فرایندی آن). پس آن چه من از فلسفی بودن کودکان درک و تصور می‌کنم، با تبیینی که متیوز می‌کند متفاوت است. البته، نتیجه من، با نتیجه‌ای که او می‌گیرد، تاحدی همانند است. او می‌گوید کودکان فیلسوفان طبیعی‌اند، اما برداشت من آن است که کودکان توانایی تفکر فلسفی دارند، به شرط آن که بی‌درنگ اضافه کنیم در این جا هم، البته هم‌چون هر مورد دیگری، تفاوت‌های فردی وجود دارد. همین‌طور باید اضافه کنم که طبق برداشت من، ذهن کودک و بزرگسال کیفیتاً متفاوتند و من به تفصیل در کتاب معصومیت و تجربه، این را مورد بحث قرار داده‌ام. در واقع می‌خواهم بگویم فلسفی بودن کودک، اصولاً از جنس دیگری است.

● آیا این سخن که کودکان فیلسوفان طبیعی‌اند، یک فرافکنی فیلسوفانه نیست؟ مثلاً یک ادیب هم ممکن است از تجربه‌هایی که در گفت‌وگو با کودکان به دست می‌آورد، به این نتیجه برسد که کودکان ادیبان طبیعی‌اند و... بالاخره فطرت آدمی سرشار از این استعدادهاست و هرکدام که تقویت یا شکوفا شود، می‌تواند در شخصیت و هویت کودک جایگاه خاصی

داشته باشد. آیا در این سخن، آموزش و تعلیم کم ارزش نشده است؟ اصلاً اگر کودکان بالفطره فیلسوفند، پس چرا بعد از این که بزرگ می‌شوند، عملاً قدرتهای فلسفی خود را از دست می‌دهند؟ آیا آموزش‌های دیگران، این استعداد را از بین می‌برد؟ یا آن را فراموش می‌کنند؟ آیا آزمایشی می‌توان ترتیب داد تا بتوان درستی این سخن را مشخص کرد؟ در چه شرایطی، براساس این آزمایش می‌توان گفت این حرف نادرست است؟ مثلاً اگر کودکی را در جنگل رها سازیم و بعد از بزرگ شدنش به سراغ او برویم، او را فیلسوف خواهیم یافت؟

○ اجازه بدهید دوباره بر جمله پایانی پاسخم به پرسش پیشین شما تأکید کنم. فلسفی بودن کودکان و فلسفی بودن بزرگسالان از یک جنس نیست، هم‌چنان که ادیب بودن آن‌ها نیز از یک جنس نیست. برخی پژوهشگران کوشیده‌اند با کنار هم گذاشتن گفته‌ها (نوشته‌ها)ی کودکان و سروده‌های شاعران، نتیجه بگیرند که کودکان به طبع ادیب هستند. همان‌گونه که گفتیم، در کتاب معصومیت و تجربه، کوشیده‌ام نشان دهم که مبنای سخنان کودک و بزرگسال - هر چند خودسخن همانند باشد - کاملاً متفاوت است. اما این که همه می‌توانند فلسفی بیندیشند، بله. تصور

پیش‌فرض من درباره فلسفه برگرفته از بحث‌های فیلیپ اسمیت است، درباره کودک، برگرفته از نظریه ژان پیاژه و در زمینه ادبیات کودک، برگرفته از نظریه بینامتنی است. بنابراین، آنچه از نظریه متیوز در آن سخنرانی مطرح شده، جزو آن بخش از حرف‌های من است که در واقع می‌توان جزو پیشینه موضوع به حسابش آورد

برخی پژوهشگران
کوشیده‌اند
با کنار هم گذاشتن
گفته‌ها (نوشته‌ها)ی
کودکان و سروده‌های
شاعران، نتیجه بگیرند
که کودکان
به طبع ادیب هستند.
همان‌گونه که گفتیم،
در کتاب معصومیت
و تجربه، کوشیده‌ام
نشان دهم که
مبنای سخنان کودک
و بزرگسال
- هر چند خود سخن
همانند باشد -
کاملاً متفاوت است

من هم، البته با توجه به تعریفی که از فلسفه دارم، با توجه به تصویری که از تفاوت کودک و بزرگسال دارم، با توجه به تأکیدی که بر فرایندی بودن مفاهیم دارم و نیز با توجه به باورم به حضور قدرتمند تفاوت‌های فردی، همین است. خب، می‌توان گفت این آموزش و پرورش است که، هم در معنای ویژه و هم در معنای کلی آن گرایش شدیدی به تمرکزگرایی دارد، با قدرت تمام می‌کوشد این توانایی کودک را در چنگ مقتدر خویش ناتوان سازد. البته منظورم این نیست که آموزش و پرورش همیشه مانع است. آموزش و پرورش طبیعتاً می‌تواند شرایط شکوفایی را فراهم آورد و هدفش را رشد تمرکززدایی قرار دهد. در واقع بدون این امر، تصور پرورش فیلسوف، نوعی خیالبافی است. یعنی اگر، با مثال شما، کودکی را در جنگلی رها کنیم، او نه تنها فیلسوف که هیچ چیز دیگری هم از کار در نمی‌آید. اولین و ساده‌ترین اتفاق آن است که توسط حیوانات وحشی خورده می‌شود! و اگر هم بخت بیش از حد یارش باشد و زنده بماند، هرگز هیچ «ماتریالی» برای تمرکززدایی در اختیار ندارد. ماتریال تفکر فلسفی، هر چند در نخستین جلوه‌های آن و در لحظات نخست فرایند، چرخش تمام عیار در عینیت‌های زندگی است، در مراحل و لحظات بعدی، بازی با افکار فلاسفه است که این فرایند را به پیش می‌برد.

● از این‌که می‌گویید مفاهیم فرایندند، منظورتان چیست؟ آیا منظورتان این است که معنای دقیقی ندارند و حاصل یک فرایندند؟

○ شاید بشود ریشه‌اش را در بحث‌های پیاژه یافت و اخیراً هم که «Constructivist»ها گسترش داده‌اند و دست را برای این برداشت بازگذاشته‌اند. شما نگاه کنید به مفهوم انسان یا زیبایی یا اصلاً همین مفهوم فلسفه. واقعاً فلسفه چیست؟ خیلی راحت ممکن است درباره فلسفه حرف بزنیم، اما معنایی که بشر از این مفهوم دارد، پیوسته در حال تحول بوده است. فلسفه‌ای که ساختارزدایان از آن سخن می‌گویند، با آنی که مکتب تحصیلی تعریفش می‌کند و این هر دو، با آنی که مورد نظر افلاتون یا متفکران پیش از او بوده است، تفاوت دارد. پس یک معنای فرایند بودن، تغییر کردن تاریخی یک مفهوم است. یک معنای دیگرش تحول مفاهیم در ذهن شخص است. در ذهن یک سوژه خاص. من یا شما مثلاً. آیا مفاهیم انسان، زیبایی، فلسفه یا حتی مفاهیم بسیار ساده‌تری مثل میوه یا لیوان، در ذهن من و شما از کودکی تاکنون تغییر

نکرده؟ این هم یک جلوه دیگر از فرایند بودن مفاهیم است. بنابراین، هر مفهوم یک مسیر است و ما در هر لحظه از تاریخ تفکر و هر لحظه از رشد شناختی‌مان، فقط لحظه‌ای از آن را می‌فهمیم. پس هرچه هست، فرایند است و حاصلی وجود ندارد و یا به تعبیر دیگر، حاصلی جز فرایند وجود ندارد. البته می‌دانید که اگر پای نظریه‌های دیگر، مثلاً نظریه فروید به این تبیین از معنا گشوده شود، دلایل و پیچیدگی‌های بیشتری رخ خواهد نمود.

● من قبول دارم که باید سقراطوار اجازه بدهیم معانی و معارف، از ذهن کودکان تراوش کنند و «توانایی تفکر فلسفی آن‌ها گسترش یابد»، نه اینکه آنها را در قالب اطلاعات و داده‌ها در ذهن‌شان بریزیم. مشکل این است که این فرایند «اجازه دادن» باید دقیقاً مشخص شود؛ یعنی گزاره‌هایی که یک معلم برای استخراج معارف از ذهن کودک به کار می‌برد، هر چه باشد، به نحوی دارای بار معرفتی است. البته می‌توان تلاش کرد آن‌ها را کاست، ولی تصویری از جملاتی که هیچ نوع بار معرفتی نداشته باشند، ندارم؛ مگر این‌که جملات بی‌معنا باشند. بنابراین، مشکل اصلی برای رویکرد مورد پذیرش شما این است که چگونه می‌توان این ادعا را لباس عمل پوشاند که «نباید هیچ نوع اطلاعات فلسفی به کودکان» داد.

○ بله، من هم با شما هم باورم. گزاره معصوم وجود ندارد و تا این لحظه، برداشتم این است که تصور زبان معصوم هم گونه‌ای خیالبافی است. برای نمونه، می‌توانم به تجربه خودم در همین مجموعه داستان‌های آموزشی اشاره کنم. من خواسته‌ام فقط و فقط در این مجموعه، توانایی تفکر فلسفی کودکان را گسترش دهم. یعنی توانایی تمرکززدایی را و در این جهت، خواسته‌ام در هر کدام از داستان‌ها، به گونه‌ای کودک را در زاویه دیدهای گوناگون بچرخانم و البته، نگویم کدام یک درست است، اما می‌بینید که خارج از خواست من (شاید خارج از خواست من!) کار من در بعضی داستان‌ها (البته شاید در بعضی داستان‌ها!) به صدور گزاره‌های معرفتی و حتی ارزشی انجامیده است. نمونه‌اش داستان «هم این و هم آن».

● با اشاره‌ای که به داستان‌های تان کردید اگر موافق هستید کمی هم در این باره صحبت کنیم. درباره این کتاب‌ها و رابطه آن‌ها با کتاب‌های فلسفه برای کودکان و نوجوانان بگویید.

○ بله، مجموعه‌ای شامل ده کتاب داستانی -

آیا مفاهیم انسان،
زیبایی، فلسفه یا حتی
مفاهیم بسیار ساده‌تری
مثل میوه یا لیوان،
در ذهن من و شما از
کودکی تاکنون
تغییر نکرده؟
این هم یک جلوهٔ دیگر از
فرایند بودن مفاهیم است.
بنابراین، هر مفهوم
یک مسیر است و ما
در هر لحظه از
تاریخ تفکر و هر لحظه از
رشد شناختی‌مان،
فقط لحظه‌ای از آن را
می‌فهمیم. پس
هر چه هست،
فرایند است و
حاصلی وجود ندارد
و یا به تعبیر دیگر،
حاصلی جز فرایند
وجود ندارد.

البته می‌دانید که
اگر پای نظریه‌های
دیگر، مثلاً نظریهٔ فروید
به این تبیین
از معناگشوده‌شود،
دلایل و پیچیدگی‌های
بیشتری
رخ خواهد نمود



تمرکززدایی متمرکزم.

● آیا عناصر کتاب‌های شما، با عناصر کتاب‌های
فلسفه برای کودکان و نوجوانان، چنان که آن مارگارت
شارپ و ماتئو لیپمن در مصاحبه‌های‌شان با بنده ارائه
کرده‌اند مشابهتی دارد؟

○ البته مشابهتهایی هست اما تفاوت‌های
چشمگیری هم وجود دارد. همان‌گونه که پیش از این
یادآور شدم، هر رویکرد به P4C که می‌خواهد از
ادبیات کودک بهره بگیرد، ضرورتاً مبتنی بر سه پیش-
فرض دربارهٔ «کودک»، «فلسفه» و «ادبیات کودک»
است. به نظرم تفاوت در این پیش‌فرض‌ها، به ناگزیر
به تفاوت در هدف و روش خواهد انجامید. از آن‌جا که
اکنون، هم مشغول نوشتن مقاله‌ای دربارهٔ مبانی
نظری کارهایم هستم و هم دارم دفترچهٔ راهنمای
معلمان برای کار با این کتاب‌ها را می‌نویسم، اجازه
بدهید پاسخ دقیق به این پرسش، به پس از انتشار این
دو متن موکول شود.

تصویری منتشر کرده‌ام که هدف اصلی آن‌ها همان-
گونه که گفتم، پرورش قدرت تمرکززدایی کودک است
که به گمان من، اصلی‌ترین ویژگی ذهنی در فرایند
تفکر فلسفی محسوب می‌شود. اما منظورتان را از
«رابطهٔ این کتاب‌ها با کتاب‌های فلسفه برای کودکان
و نوجوانان» درک نمی‌کنم.

● منظورم این است که آیا کتاب‌های شما شامل
مؤلفه‌های کتاب‌های P4C است و می‌توان آن‌ها را
جایگزین کرد؟ این‌ها برای چه سنی نوشته شده است؟
○ این مجموعه را برای بچه‌هایی که مدرسه می-
روند، نوشته‌ام. البته برای بچه‌های آمادگی هم قابل
استفاده است. تفاوت‌های فردی را باید حتماً به
حساب بیاوریم. تشخیص این مسئله با کسی است که
ارتباط بی‌واسطه‌ای با کودک دارد، اما مخاطب
فرضی من، با واژگان پیاژه اگر سخن بگوییم هر
کودکی در مرحله عملیات عینی و پیش از آن است. در
مورد مولفه‌ها باید بگوییم که من عمدتاً بر مؤلفه

تفاوت‌های فردی را

باید حتماً

به حساب بیاوریم.

تشخیص این مسئله

با کسی است که

ارتباط بی واسطه‌ای

با کودک دارد،

اما مخاطب فرضی من

با واژگان پیاژه

اگر سخن بگویم

هر کودکی

در مرحله عملیات عینی

و پیش از آن است.

در مورد مولفه‌ها

باید بگویم که من

عمدتاً بر مؤلفه

تمرکززدایی

متمرکز

● نظر شما در باره اجرای فلسفه برای کودکان و نوجوانان در ایران چیست؛ البته نسخه ایرانی - اسلامی آن؟

○ فکر می‌کنم بسیار خوب است، اما به نظر ترجمه، در این زمینه مشکلی را حل نمی‌کند. ایرانی کردن داستان‌های موجود در این زمینه نیز راهگشا نیست.

● آیا منظورتان از ترجمه، ترجمه کتاب‌های داستان p4c است؟ اگر چنین است، به عنوان مثال کتاب‌هایی که خانم باقری ترجمه کرده، چه ایرادها و نقدهایی می‌تواند داشته باشد؟

○ ببینید، به طور کلی من فکر می‌کنم ادبیات و فلسفه مقولاتی فرهنگی هستند و دیگر این که ادبیات - البته منظوم ادبیات کودک است - در همان حال که ماهیتی آموزشی دارد، ماهیتی قطعاً ادبی هم دارد. خانم شارپ دریکی از گفت‌وگوهایش - اگر اشتباه نکنم با خود شما - می‌گوید پس از ترجمه داستان‌های p4c باید نام شخصیت‌ها و یا بازی‌ها ایرانی شود و همچنین برخی آداب و رویدادها تغییر کند. برداشت من آن است که فرهنگ در تار و پود داستان تنیده شده است و به گونه‌ای مکانیکی نمی‌توان در یک اثر - البته اگر واقعاً ادبی باشد - دست برد. به نظرم پیشنهاد خانم شارپ روش‌های استانداردسازی تست‌های روانشناسی را به ادبیات نیز تا حدودی تعمیم می‌دهد و دیگر این که ادبیات را به نفع آموزش واپس می‌راند و این یکی از موارد تفاوت میان رویکردی است که شارپ و لیپمن مطرح کرده‌اند و رویکردی که زیر ساخت «مجموعه داستان‌های آموزشی» را می‌سازد. تا آنجا که من می‌فهمم، ادبیات پیش از آن که محمل یا انتقال‌دهنده فکر فلسفی باشد، خود، عملی فلسفی است. خوانش داستان، عملی فلسفی است و کوشش در درک داستان و تأویل آن، کوشش در درک جهان و تأویل آن است. این برداشت را در مقاله‌ای که در دست تدوین دارم، به تفصیل مورد بحث قرار داده‌ام.

● در این زمینه مایلید چه کارهایی انجام دهید و پیشنهاداتتان برای سایر علاقه‌مندان چیست؟

○ پس از انتشار کتاب راهنما و مقاله‌ای که گفتم، مایلیم کار عملی خودم را در این زمینه گسترش بدهم. در تابستان جاری یک کلاس قصه‌گویی و نمایش خلاق برای گروهی از بچه‌های مرحله آمادگی در شیراز اجرا کردم که فرصت مناسبی برای آزمون

ظرفیت‌های برخی از داستان‌های مجموعه یاد شده بود. اما از آن‌جا که دقیقاً نمی‌دانم سایر علاقه‌مندان چه برنامه‌هایی دارند پیشنهاد ویژه‌ای هم در این زمینه نمی‌توانم ارائه دهم.

● به نظر من اگر ما بتوانیم الگویی از p4c را به سرعت و دقت ارائه دهیم، می‌توانیم حرف‌های زیادی در میان سایر کشورها برای گفتن داشته باشیم. این به شرطی است که اشتباهات قبلی را تکرار نکنیم. (مثلاً برخی قبل از این که کاری شروع شود، به ادعا و تخیلات دور دراز می‌پردازند و بقیه را با این ادعا که ما تنها ساکنان دار فلان موضوع در ایران هستیم، ناراحت می‌کنند پژوهشگاه‌های متعدد به موازات هم، یکی دیگر از این موارد است به نظر من ما باید کم‌کم خودمان را به کارهای جمعی عادت دهیم. نظر شما در این زمینه چیست؟

○ با شما هم عقیده‌ام.

● آیا کتاب‌های شما را می‌توان در مدارس تدریس کرد؟ یا کتاب‌های دیگری برای مدارس در دست دارید؟

○ بله، فرضم این است که می‌شود و اصلاً برای همین هم منتشر شده‌اند. البته این‌ها کتاب‌هایی برای شروع هستند. طرح دیگری نیز دارم که در ادامه این کار می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد.

● راستش بنده و دکتر بانگی، شروع به آزمایش برخی داستان‌های ایرانی، در کلاس‌هایی شبیه کلاس‌های p4c کرده‌ایم. به نظر شما چه داستان‌هایی از فرهنگ و سنت اسلامی خودمان، به درد این نوع کلاس‌ها می‌تواند بخورد.

○ کار بسیار خوبی را شروع کرده‌اید و امیدوارم که گزارش چاپ شده آن را به زودی بخوانم. مطمئن هستم که تجربه‌های شما می‌تواند برای پژوهشگران داخل کشور و برای علاقه‌مندان و دست‌اندرکاران جنبش p4c جالب باشد. مجموعه‌ای از افسانه‌های ایرانی را من در کتاب معصومیت و تجربه، معرفی و نقد کرده‌ام. و کوشیده‌ام توانایی تمرکززدایی آنها را آشکار سازم و شگردهایی را نیز که در این راه به کار می‌گیرند برملا کنم. به نظرم این افسانه‌ها - از فرهنگ خودمان - می‌توانند در این حیطه به کار آیند. البته این اظهار نظر، طبیعتاً مبتنی بر پیش‌فرض‌هایی است که تصور من از p4c را شکل می‌دهند.